

ماجراهای کاپشن

لحظه‌هایی با سردار شهید مهدی باکری

قسمت اول



حبیب یوسف زاده

تصویرگر: میثم برزا

آقا مهدی اگه دفتر تمرین تو نبود بدبخت می شدیم ها! چی می شد کمی از مغز تو رو به این کله ما پیوند می زدند.

زود باش دفتر رو رد کن بیاد. من هم از همون مریضی ها دارم!

بچه ها امروز برف جاده ها رو بسته. شاید آقا معلم دیر بیاد. می خواهید بدونید محیط کره زمین رو چطوری حساب می کنند؟

حتما متر می کنند دیگه!

طول عرض ضربدر ۲!!

از کی تا حالا زمین مستطیل شده؟

آره واقعا کله پوکی بد دردیة.

جلوی این همه آدم به من میگی کله پوک؟!

ببخشید نمی دونستم این موضوع باید بین خودمون بمونه!

به این میگن محاسبه محیط زمین به روش ابوریحان. بدون متر. خوب. کسی سوالی نداره...

حمیدمگه نمی گفتی داداش مهدی کاپشن خریده. پس کو؟

چه داستانی؟!

کاپشن داداش مهدی داستان داره.

گوش کن، اما بین خودمون باشه ها...

ابوریحان فامیل تونه؟!

سوال کجا بود؟ به خاطر بارندگی مخهات تعطیله!



پسر م کاپشن قبلی برات کوچیک شده. چایی بخور بریم برات یکی دیگه بخریم.



مبارکت باشه مهدی جان، دیگه سرما رفت پی کارش.

به به چه پسری. کلی رفت رو قیمتش



داداش کاپشن یادت رفت.

یادم نرفته. خودم نمی خوام بپوشم.

آخه چرا؟ پدر داره از پنجره نگاه می کنه!

به بابا بگو بیشتر بچه های کلاس کاپشن ندارند. من چطوری بپوشم وقتی اونا از سرما می لرزن؟



چرا؟ خوش نیومده بود؟

خلاصه دیروز با یه کاپشن باحال برگشتند خونه. اما مهدی اصلا خوشحال نبود.

نه، امروز صبح بدون کاپشن زد بیرون. بابام گفت: انگار مهدی کاپشن یادش رفته. صداش کن بیاد بپوشه. امروز خیلی سرده. من هم کاپشن را برداشتم و دنبالش دویدم...

ادامه دارد ...

